داستان جهان

درختِ به ژاپنی

جان گالزورثی

برگردان فارسی: هدی جاوِدانی

جان گالزورثی (John Galsworthy) متولد ۱۸۶۷ در حوالی لندن است. او بیشتر به عنوان رمان‌نویس و با مجموعه چندجلدی خود، حماسه فورسایت (The Forsyte saga)، متشکل از ۳ رمان و ۲ داستان کوتاه، شهرت دارد. نگارش این حماسه نزدیک به ۱۵ سال به طول انجامید و خلق آن نوبل ادبی ۱۹۳۲ را برای او به ارمغان آورد. گالزورثی در مقام نمایش‌نامه‌نویس نیز همواره تأثیرگذار ظاهر شده است. درون‌مایه نمایش‌نامه‌های او عمدتا مبتنی بر موضوعاتی چون عدالت و برابری میان طبقات مختلف اجتماعی بوده است. علاوه بر این، نوشته‌های او در طول تاریخ، به اصلاحاتی در حوزه زندان‌ها، حقوق زنان و علیه سانسور انجامیده است. او در سال ۱۹۳۳ درگذشت.

رادمنش| هنگامی که آقای نیلسون، از اشخاص سرشناس اقتصادی لندن، پنجره اتاق رخت‌کنش را در منطقه کمپدن هیل گشود، طعم خاصی از شیرینی را ته گلویش و نوعی تهی‌بودگی را، دقیقا زیر دنده پنجم خود احساس کرد. در حال بستن پنجره، نگاهش به درخت کوچکی وسط باغ افتاد، که شکوفه دوانده بود. عقربه دماسنج اتاق روی ۱۵ ایستاده بود. با خود فکر کرد: «چه صبح دل‌انگیزی، بالأخره بهار از راه رسید!»

در اندیشه بهای سهام خود در شرکت تینتو، آینه‌ای دستی، با بدنه‌ای از عاج فیل را برداشت و در چهره خود دقیق شد. گونه‌های استخوانیِ خوش آب‌ورنگ، سبیل قهوه‌ایِ شسته‌رفته، چشمانِ به‌وضوح خاکستری و گرد و گشوده‌اش ظاهری تندرست به او بخشیده بود. با پوشیدن کت فراک مشکی‌اش، از پله‌ها پایین رفت. در اتاق ناهارخوری، روزنامه‌اش روی میزِ کنار دیوار بود. آقای نیلسون هنوز روزنامه را به دست نگرفته بود که دوباره آن احساس غریب به سراغش آمد. کمابیش نگران، به سمت درِ بلندبالای فرانسوی‌اش رفت و از پلکان آهنی پرنقش‌ونگار و مارپیچ خود، به هوای تازه قدم گذاشت. ساعت فاخته‌ایِ روی دیوار ۸ مرتبه نواخت.

با خود اندیشید: «نیم ساعت به صبحانه؛ می‌توانم چرخی در باغ بزنم»، فعالیتی که تنها در خلوت خود انجام می‌داد.

در حالی که روزنامه را دودستی پشت سر گرفته بود، در مسیر دایره‌ای‌شکل سریع‌تر گام برداشت. به‌ندرت پیش می‌آمد که مسیر را ۲ بار طی کند. این را وقتی فهمید که آن احساس غریب، به‌جای آنکه در هوای تازه از بین رفته باشد، تشدید شده بود. چند نفس عمیق کشید، توصیه‌ای که از پزشک همسرش شنیده بود. اما نفس‌ها نیز به‌جای آنکه احساس را تسکین بدهند، آن را تقویت کردند -گویی مایعی شیرین، به انضمام دردی خفیف، درست بالای قلبش، درون او جریان پیدا کرده باشد. با مرور آنچه شب گذشته خورده بود، هیچ غذای غیرمعمولی را به خاطر نیاورد و به این فکر افتاد که احتمالا از بویی نامطبوع به این روز افتاده است. اما جز رایحه لیمومانند اندکی، که اتفاقا بیشتر خوشایند به نظر می‌آمد، چیزی به مشامش نرسید، رایحه‌ای که آشکارا از سوی درخت شکوفه‌زده، زیر آفتاب صبح‌گاهی برمی‌خاست. داشت گردشش را از سر می‌گرفت که چکاوکی، در همان حوالی، بانگ برداشت. آقای نیلسون سری چرخاند و در فاصله‌ای شاید به اندازه ۵ متر، درخت کوچکی را دید که در دل شاخ‌وبرگ‌های آن، پرنده آرام گرفته بود. ایستاد و کنجکاوانه به درخت خیره شد. آن را از زمانی که از پنجره دیده بود، به خاطر داشت. درخت از شکوفه‌هایی جوان پوشیده شده بود، صورتی و سفید، و برگ‌های کوچک درخشانی که لبه‌هایی توأمان گرد و برّنده داشتند، و بر تمامی این شکوفه‌ها و برگ‌ها آفتاب پرتو افکنده بود. آقای نیلسون لبخند زد. درخت کوچک به طرز شگفت‌آوری سرزنده و زیبا بود! و به‌جای آنکه از کنار درخت عبور کند، ایستاده بود و به آن لبخند می‌زد. با خود اندیشید: «صبح به این زیبایی! و من تنها کسی هستم که در این حوالی قصد بیرون آمدن کرده!» اما هنوز داشت این فکر را از سر می‌گذراند که متوجه حضور مردی با دستانی قفل‌شده به پشت، در همان نزدیکی شد. او نیز به درخت کوچک خیره شده بود و لبخند می‌زد. آقای نیلسون، نسبتاً غافل‌گیر، لبخندش محو شد و پنهانی غریبه را به تماشا ایستاد. او آقای تاندرام، از اشخاص سرشناس اقتصادی لندن، همسایه دیواربه‌دیوارش بود، که پنج‌سالی می‌شد در خانه مجاور سکونت داشت. آقای نیلسون ناگهان متوجه شد که در موقعیت نابهنگامی قرار گرفته‌است، چراکه از زمان ازدواج خود، حتی یک مرتبه هم پیش نیامده بود با همسایه‌اش صحبت کند. از آنجایی که فرد مبادی آدابی بود، مردد، درنهایت چیزی را زمزمه کرد: «صبح زیبایی است!» و داشت می‌رفت که آقای تاندرام پاسخ داد: «واقعا زیباست، آن هم این وقتِ سال!» آقای نیلسون، متوجه نوعی دستپاچگی در صدای همسایه خود شد و به همین خاطر جسارت پیدا کرد تا با رویی گشوده به او گوش بسپارد. آقای تاندرام هم‌قدوقواره آقای نیلسون بود، با گونه‌های استخوانیِ خوش آب‌ورنگ، سبیل قهوه‌ای شسته‌رفته و چشمانیِ به‌وضوح خاکستری، و کت فراکی مشکی نیز به تن داشت. همان‌طور که آقای تاندرام به درخت کوچک نگاه می‌کرد، آقای نیلسون متوجه شد او نیز روزنامه‌ای را پشت سر گرفته است. مسئله‌ای ذهن آقای نیلسون را درگیر کرده بود که ناگهان پرسید: «ا... می‌توانید نام آن درخت را به من بگویید؟»

آقای تاندرام پاسخ داد: «اتفاقا من هم می‌خواستم همین را از شما بپرسم.» و به سوی درخت قدم برداشت. آقای نیلسون نیز به آن نزدیک شد و گفت: «باید جایی نام آن نوشته شده باشد. البته امیدوارم درست حدس زده باشم.»

اول آقای تاندرام برچسب کوچک روی درخت را دید، نزدیک به شاخه‌ای که پرنده روی آن نشسته بود. بلند آن را خواند: «درختِ به ژاپنی!»

آقای نیلسون گفت: «آه... حدس می‌زدم... درختانی که زود شکوفه می‌دهند.»

آقای تاندرام موافق بود: «خیلی زود...» و ادامه داد: «اصلا حسی غریب به هوای امروز داده بود.»

آقای نیلسون با تکان سر تأیید کرد و گفت: «آن پرنده‌ای که می‌خواند، یک چکاوک بود.»

آقای تاندرام پاسخ داد: «چکاوک‌ها... شخصا آن‌ها را به گنجشک‌ها ترجیح می‌دهم. صدای رساتری دارند.» و نگاهی کمابیش دوستانه به آقای نیلسون انداخت.

آقای نیلسون زیرلب همراهی کرد و گفت: «این درختان عجیب‌وغریب، میوه نمی‌دهند. اما شکوفه‌های زیبایی دارند!» و دوباره نگاهی به شکوفه‌ها انداخت و با خود اندیشید: «چه مرد محترمی. کم‌کم دارد از او خوشم می‌آید.»

آقای تاندرام نیز به شکوفه‌ها خیره شد. درخت کوچک، گویی قدردان محبت آنان باشد، به وجد آمد و درخشان شد. چکاوک، از فاصله‌ای دور، آوازی بلند و شیوا سر داد. آقای نیلسونْ معذب نگاهش را پایین انداخت. ناگهان در نظرش آقای تاندرام کمی ساده‌لوح جلوه کرد، وانگار که خود را دیده باشد، گفت: «من باید برگردم داخل. روز بخیر!»

سایه‌ای از چهره آقای تاندرام عبور کرد. انگار او نیز ناگهان به چیزی درباره آقای نیلسون پی‌برده باشد. پاسخ داد: «روز بخیر.» و در حالی که روزنامه‌هایشان را پشت‌سرشان گرفته بودند، از یکدیگر دور شدند.

آقای نیلسون همان راهی را که آمده بود برای بازگشت به خانه‌اش و آن درِ فرانسویِ مشرف‌به‌باغ پیش گرفت، آهسته قدم برمی‌داشت تا مبادا با همسایه‌اش هم‌زمان برسد. هنگامی که دید آقای تاندرام از پلکان آهنی پرنقش‌ونگار و مارپیچ خود بالا رفته، او نیز از پلکان خانه‌اش بالا رفت و بالای پله‌ها توقف کرد.

پرتوهای شتاب‌زده و لرزان آفتاب بهاری با شیبی ملایم به شاخ‌وبرگ درختِ به ژاپنی می‌تابید و به آن حیاتی بیش از یک درخت می‌بخشید. چکاوک به درخت بازگشته بود و با تمام وجود می‌خواند.

آقای نیلسون آه کشید. دوباره آن حس غریب به سراغش آمده بود، آن احساس خفگی در انتهای گلویش.

صدایی شبیه به سرفه یا آه‌کشیدن توجهش را جلب کرد. آقای تاندرام پس سایه درِ فرانسوی‌اش ایستاده بود. او نیز به درخت کوچکِ به ژاپنی وسط باغ خیره شده بود.

آقای نیلسون با غمی وصف‌ناپذیر، با عجله به درون خانه رفت و روزنامه‌اش را باز کرد.

داستانک

عصرِ طلاییِ مینی‌مالیسم

محسن سرخوش

پدربزرگ و مادربزرگم معلم هنر بودند. آن‌ها خانه‌ای هزارمتری داشتند که پدرِ من با ۶ خواهر و برادرش در آن بزرگ شدند. عموها و عمه‌هایم به کسانی که در کاخ زندگی می‌کردند، می‌گفتند «آدم‌پول‌دار». پدر و مادرم هم معلم هنر بودند. آن‌ها آپارتمانی صدمتری دارند که من و خواهر و برادرم در آن بزرگ شده‌ایم. ما به کسانی که خانه‌های هزارمتری داشتند می‌گفتیم «آدم‌پول‌دار». من و همسرم معلم هنر هستیم. ما در خانه‌ای پنجاه‌متری مستأجریم. امروز تک‌پسرمان داشت به هم‌کلاسی‌اش که پدرش خانه‌ای صدمتری دارد می‌گفت «آدم‌پول‌دار»، و من فکر می‌کردم بهتر است کم‌کم پسرم را از هنر بترسانم.

سینما اقتباس

اقتباس‌های بلند از داستان‌های کوتاه (۲)

نگاهی به چند فیلم سینمایی که بر پایه داستان‌های کوتاه ساخته شده‌اند

رضوانی| در بخش دوم معرفی فیلم‌هایی که با اقتباس از داستان‌های کوتاه ساخته شده‌اند، به اقتباس‌هایی بر پایه ۴ داستان «این همه آب و این‌قدر نزدیک» نوشته ریموند کارور، «زندگی پنهان والتر میتی» از جیمز تربر، «شناگر» جان چیور و «آدم‌کش‌ها» اثر ارنست همینگوی پرداخته‌ایم. نکته شایان ذکر درباره این داستان‌های موفق این است که فیلم‌های ساخته‌شده براساس آن‌ها نیز مخاطبان را راضی کرده است.

Jindabyne

جیندابین
براساس داستانی با عنوان «این همه آب و این‌قدر نزدیک» (So Much Water So Close to Home)
نوشته ریموند کارور
سال نگارش داستان: ۱۹۸۱
سال ساخت فیلم: ۲۰۰۶
فیلم‌نامه‌نویس: بیاتریکس کریسچن
کارگردان: ری لارنس
تعداد صفحات داستان در زبان اصلی: ۱۰
زمان فیلم: ۱۲۳ دقیقه
زمان فیلم به ازای هر صفحه: ۱۲ دقیقه و ۳ ثانیه

ریموند کارور را از اعاظم داستان کوتاه معاصر آمریکا دانسته‌اند. شاید کسی زندگی شخصی پر فراز و نشیب او -که البته از نشیب سهم بیشتری داشت- را الگو قرار ندهد، اما در زمینه داستان پیروان زیادی داشت و از تعدادی از داستان‌هایش اقتباس سینمایی شده است که «این همه آب و این‌قدر نزدیک» یکی از آن‌هاست. البته کارگردان استرالیایی که به سراغ این داستان رفته، تصمیم گرفته نام شهرکی در ایالت ولز جنوبی نو را برای فیلمش انتخاب کند: شهرک جیندابین که تمام اتفاق‌های فیلم در آن می‌افتد، در مجاورت دریاچه‌ای با همین نام. چند مرد که برای ماهیگیری رفته‌اند با پیکر بی‌جان دختری جوان روبه‌رو می‌شوند و این برخورد و تصمیم آن‌هاست که فیلم و ماجراها را جلو می‌برد.

The Secret Life of Walter Mitty

زندگی پنهان والتر میتی
براساس داستانی با همین عنوان
نوشته جیمز تربر
سال نگارش داستان: ۱۹۳۹
سال ساخت فیلم: ۲۰۱۳
فیلم‌نامه‌نویس: استیو کنراد
کارگردان: بن استیلر
تعداد صفحات داستان در زبان اصلی: ۱۰ صفحه
زمان فیلم: ۱۱۴ دقیقه
زمان فیلم به ازای هر صفحه: ۱۱ دقیقه و ۴ ثانیه

داستانی که به مرور به خیال‌بافی‌های مرد میان‌سال کارمندی از قشر متوسط جامعه آمریکا می‌پردازد. هر کسی که در زندگی‌اش خیال‌بافی کرده باشد، احتمالا با قهرمان این داستان و فیلم اقتباس‌شده از آن همذات‌پنداری می‌کند. البته این نخستین اقتباس از این داستان محبوب تربر نیست. بار اول در سال ۱۹۴۷ فیلمی براساس داستان «زندگی پنهان والتر میتی» ساخته شد که تربر از آن متنفر بود. البته این نویسنده و طنزپرداز آن‌قدر عمر نکرد که اقتباس دیگری از داستانش را ببیند تا نظرش را درباره آن بیان کند. این یکی ۵۲ سال پس از مرگ تربر ساخته شد.

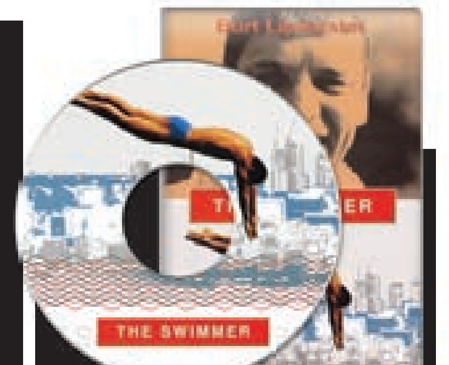

The Swimmer

شناگر
براساس داستانی با همین عنوان
نوشته جان چیور
سال نگارش داستان: ۱۹۶۴
سال ساخت فیلم: ۱۹۶۸
فیلم‌نامه‌نویس: الینور پری
کارگردان: فرانک پری
تعداد صفحات داستان در زبان اصلی: ۹ صفحه
زمان فیلم: ۹۵ دقیقه
زمان فیلم به ازای هر صفحه: ۱۰ دقیقه و ۵ ثانیه

کرال سینه به سمت ویرانی! این شاید توصیفی کوتاه باشد از داستان تکان‌دهنده جان چیور. ندی مردی است که در روز یکشنبه تصمیم می‌گیرد برای رسیدن به خانه‌اش تمام مسیر را شنا کند، آن هم از طریق ردیف استخرهای خانه‌هایی در حومه شهر. مخاطب با ورود به هر خانه با چیزی روبه‌رو می‌شود که گویا ندی آن را فراموش کرده است. رفتار میزبانان با ندی و حال او به مرور خراب‌تر می‌شود تا جایی که واقعیت زشتی خودش را نشان می‌دهد. راجر ایبرت، منتقد مشهور آمریکایی، درباره این اقتباس گفته است: «شناگر چیور، مانند شخصیت‌های مجموعه‌ای از [داستان‌های] جان آپدایک و جی. دی. سالینجر، یک قهرمان تراژیک است که در طبقه بالای ساکن در حومه پنهان شده است. حدس می‌زنم بسیاری از قهرمانان تراژیک در حومه شهر پنهان هستند [...]»

The Killers

قاتلان
براساس داستانی با همین عنوان
نوشته ارنست همینگوی
سال نگارش داستان: ۱۹۲۷
سال ساخت فیلم: ۱۹۶۴
فیلم‌نامه‌نویس: جین ال کون
کارگردان: دان سیگِل
تعداد صفحات داستان در زبان اصلی: ۱۱ صفحه
زمان فیلم: ۱۰۳ دقیقه
زمان فیلم به ازای هر صفحه: ۹ دقیقه و ۳۶ ثانیه

آثار بسیاری از همینگوی مورد اقتباس فیلم‌سازان قرار گرفته است؛ «این ناقوس مرگ کیست؟»، «وداع با اسلحه»، «داشتن و نداشتن»، «خورشید همچنان می‌دمد» و «پیرمرد و دریا» از رمان‌های او هستند که براساس آن‌ها آثار سینمایی ساخته شده است اما فیلم‌سازان به رمان‌های او بسنده نکرده و سراغ داستان‌های کوتاهش نیز رفته‌اند. «قاتلان» یکی از این داستان‌هاست، داستانی دیالوگ‌محور با ضرباهنگی نفس‌گیر درباره مردی که انتظارِ کشندگانِ خویش را می‌کشد. پیشنهاد می‌کنیم حتما پیش از دیدن فیلم، داستان همینگوی را بخوانید، حتی اگر دنیایی که در ذهن خواننده ساخته می‌شود با آنچه کارگردان ساخته است تفاوت‌ها داشته باشد.

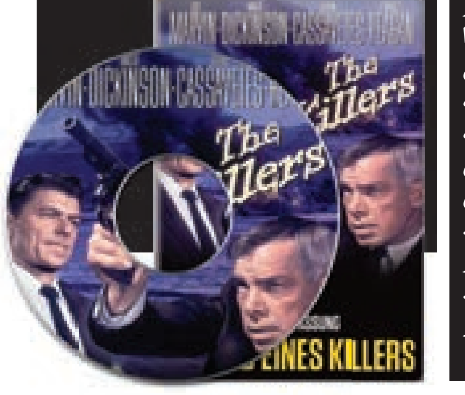

رویداد

خشوع بغض‌آور یک هنرمند

از نیم قرن تلاش استاد «محمود پسران قصابان» در موزه خراسان بزرگ تقدیر شد

عکاس: ساناز صفایی/شهرآرا

شیما سیدی| نهمین آیین نکوداشت هنرمند پیش‌کسوت صنایع دستی خراسان رضوی در حالی برگزار شد که برخلاف مراسم پیشین، این‌بار فضایی آمیخته با غم و شادی بر سالن حکم‌فرما بود، شادی برای تقدیر از هنرمندی که نیم قرن از عمرش را صرف اعتلای هنر سوزن‌دوزی مینیاتوری که یکی از هنرهای اصیل ایرانی است کرده، و غم برای مهجور و ناشناخته ماندن هنرمندی که بیش از ۱۰۰ اثر هنری تولید کرده است اما امروز در آستانه هفتادوپنج‌سالگی بدون هیچ پشتوانه و بیمه‌ای نگران آینده فرزندانش است.

مراسم نکوداشت استاد محمود پسران قصابان، تنها بازمانده هنر سوزن‌دوزی مینیاتوری ایران، روز گذشته با حضور ابوالفضل مکرمی‌فر، مدیر کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری خراسان رضوی، و معاونان گردشگری و میراث فرهنگی این اداره، محمدعلی چمی‌گو، مدیرعامل مرکز توسعه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی، و جمعی از شاگردان و دوستداران او در موزه خراسان بزرگ برگزار شد.

● هنرمندان ما نجیب‌اند و مطالبه‌گر نیستند

مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری خراسان رضوی در این مراسم با «پنجه‌طلا» خواندن استاد قصابان گفت: «او کیمیاگر زبردستی است که ناچیزها را چیز می‌کند. استاد قصابان از افرادی است که کار برایش بهانه دستیابی به چیز دیگری نبوده است. همه کسانی که از نزدیک با استاد قصابان آشنا هستند او را فردی دقیق و خوش‌ذوق می‌دانند.» ابوالفضل مکرمی‌فر سپس متنی برای سپاسگزاری از این هنرمند خوش‌ذوق خواند و گفت: «در کشور ما کم نیستند افرادی که در صحنه‌های مختلف خدمت کردند، اما آن‌طور که بایسته است از زحمات ایشان تقدیر نشده است. اکنون، ما و همه دوستداران ایشان جمع شدیم تا بگوییم: حاصل نیم قرن تلاش شما در عرصه سوزن‌دوزی بی‌حاصل نبوده است و ما کوشش‌های ماندگار شما را هیچ‌گاه فراموش نخواهیم کرد.» او پاسداشت هنرمندان را وظیفه جریان فرهنگی کشور دانست و گفت: «هنرمندان ما خیلی نجیب‌اند و از جامعه مطالبه‌گری نمی‌کنند. به همین علت، وظیفه ماست که آن‌ها را به جامعه معرفی و از حقوقشان دفاع کنیم.» مکرمی‌فر برگزاری مراسم نکوداشت را راهی برای قدردانی از هنرمندان خراسانی در زمان حیاتشان دانست و گفت: «تا وقتی هنرمندان زنده‌اند باید قدرشان را بدانیم. به همین علت، هر ماه از یکی از هنرمندان خراسانی تقدیر می‌شود.»

● انتقال هنر استاد قصابان به نسل آینده درخانه ملک

محمد مطیع، معاون صنایع دستی اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خراسان رضوی، با اعتراف به اینکه خیلی دیر به سراغ استاد قصابان رفته‌اند گفت: «سوزن‌دوزی ایران در دنیا زبانزد است و استاد قصابان از معدود هنرمندانی است که این هنر را در جهان زنده نگه داشته است. باید بیش از این به هنر ایشان توجه می‌شد. ما دیر به سراغش رفتیم، اما خوشبختانه با تأکید و حمایت مدیرکل میراث فرهنگی، توانستیم پیش از آن‌که زمان از دست برود از او تقدیر کنیم.» او سپس با بیان قولی ادامه داد: «برای انتقال هنر سوزن‌دوزی مینیاتوری به نسل آینده، از ایشان عاجزانه تقاضا می‌کنیم به ما کمک کنند. من از آقای مکرمی‌فر قول گرفتم برای آموزش هنر سوزن‌دوزی مینیاتوری از حضور استاد قصابان در خانه ملک بهره ببریم.»

● هنر ما در مقابل هنر شما هیچ است

علی پورعطایی، هنرمندی که برای نواختن چند قطعه به روی صحنه رفته بود، پیش از اجرای هنرش گفت: «من تاکنون استاد قصابان را نمی‌شناختم و با کارهایشان آشنایی نداشتم. به همین علت، همیشه با غرور روی صحنه‌های بین‌المللی حاضر می‌شدم اما امروز که کارهای ایشان را دیدم، متوجه شدم در مقابل استاد قصابان هیچ هنری ندارم.» سرپرست گروه موسیقی بیدل پور عطایی ادامه داد: «جای تأسف دارد که هنرمند بزرگی چون استاد قصابان تا این اندازه مهجور بوده و کمتر کسی ایشان را می‌شناخته است.» پورعطایی سپس آهنگ «ا... مزار» را به افتخار این هنرمند قوچانی روی صحنه اجرا کرد.

● تنها دغدغه من فرزندانم هستند

استاد محمود قصابان با خشوع تمام پشت تریبون رفت و به بیان چند تشکر اکتفا کرد؛ وگفت: «با اینکه بنده در طول این سال‌ها با سختی زندگی کرده‌ام، خوشحالم که امورم از کارکردن در خانه امام رضا(ع) می‌گذرد.» استاد قصابان که امروز در آستانه هفتادوپنج‌سالگی است و با وجود ۲۶ سال کار کردن برای آستان قدس رضوی بیمه و پشتوانه‌ای برای آینده ندارد گفت: «امروز تنها دغدغه من فرزندانم هستند. هرشب نگرانم و نمی‌دانم آن‌ها بعد از من چطور زندگی می‌کنند.» او که تمامی تابلوهایش تاکنون سفارش از سوی نهادهای مختلف به‌ویژه آستان قدس بوده است و اکنون تابلویی برای خود ندارد می‌گوید: «متأسفانه حتی یک تابلو هم نتوانسته‌ام برای فرزندان به یادگار بگذارم اما خوشحالم که توانسته‌ام اندکی از هنرم را به آنان بیاموزم.»

به رغم ۳ سال فعالیت این هنرمند برای اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی، جای مسئولان این اداره در آیین نکوداشت بسیار خالی بود.

نگارستان

بیرون آمدن با جیب‌های پر از شعر، کلمه و رنگ

نگاهی به نمایشگاه «واج‌نگار» سمانه سنگچولی، در فرهنگ‌سرای بهشت

امیرمنصوررحیمیان| آفتاب کاشان، از جنس آفتاب واحه‌های کویری است. سرت را گرم و دلت را خنک می‌کند. برق زلالش چشمت را روشن می‌کند و بوی ریاحین و درختانش، هوش‌وحواست را می‌برد؛ مخصوصا اگر در سایه درختی بنشینی و نسیمی نرم‌نرمک هم بوزد. آن‌وقت می‌شود پا در آب خنک نهری که می‌گذرد، بگذاری و به صدای افتادن سیب‌ها در آب و آواز مرغکان سرخوش، گوش کنی. «سهراب» هم لابد در چنین حال‌وهوایی بوده که شاعر شده، نقاشی یاد گرفته و عاشق شده است. این داستان این‌قدر پررنگ‌ولعاب است که تا ابد هرجا شاعری باشد که نقاشی کند، من را یاد سهراب می‌اندازد. برای من، او بود که نقاشی را به شعر چسباند و ادبیات را مثل رنگ روی بوم ریخت. نمایشگاه «واج‌نگار» سمانه سنگچولی هم از آن رقم نمایشگاه‌هاست که بوی زلال آفتاب می‌دهد و نسیم خنکی در اطرافش می‌چرخد. از آن‌هاست که در هر قابش به‌جای نقاشی، یک شعر است و رنگ‌های ذهن شاعر بی‌هیچ مانعی، روی بوم ریخته است. ناخودآگاه دوست داری برای تماشا وقت بگذاری و وقتی بیرون آمدی، دلت و جیب‌هایت پر از شعر، رنگ و کلمه باشد.

کار سمانه سنگچولی بسیار پسندیده بود که هر قابی برای خودش شعری داشت؛ شعری که مال خود نقاش بود. همان کلمات، پرینت و بر تارک هر تابلویی چسبیده بود. ناگفته نماند که محیط خوب و صمیمی و قدمت‌دار فرهنگ‌سرای بهشت هم کمک کرده بود تا آثار جان بگیرند؛ البته اشکالاتی در نحوه نمایش هم بود که می‌خواهم به آن‌ها بپردازم. هرچند از آثار، شعرها و محیط نمایشگاه در سطور بالا تعریف کردم، از نگاه یک منتقد که به قضیه نگاه می‌کنم، چند عیب اساسی در کارها و نحوه نمایش آثار می‌بینم. موسیقی و به‌طور خاص شعر و کلمات، منبع الهام اصلی نقاشان و اهالی خطوط است. در تصویرسازی، نقاشی و مجسمه‌سازی اگر از شعری به‌صورت خاص الهام گرفته شده باشد، لازم است که از آن شعر ردپایی در اثر باقی بماند ولی انگار، هنرمند این نکته را فراموش کرده است و فرم‌ها و رنگ‌ها در ذهنش تکرار شده‌اند، آن‌قدر که دربین کارها، لااقل هفت یا هشت اثر با فرم یکسان و رنگ‌های متفاوت یا حتی با رنگ‌های یکسان تکرار شده‌اند. تعدد آثار در نمایشگاه با اینکه خوب است، این نقص را به کارها داده است که توالی و تکرارش در کنار یکدیگر دیده شود. شعرها مسلما مربوط به یک دوره چندین ماهه یا چندین ساله هستند و بیشتر آثار مربوط به دوره‌ای بسیار کوتاه‌ترند. در این فاصله یعنی لحظاتی که شعرها در روح شاعر زاییده می‌شده‌اند، تصویری در ذهن برای آن‌ها وجود نداشته و شاعر بعدا تصمیم گرفته است که به آن شعرها، شکل مجسم بدهد. همین مجبور کردن خود به نقش کردن تمام شعرها و نوشته‌ها در وقت محدود، باعث شده است فرم‌هایی که در ضمیر ناخودآگاهش هست، تمام شود و به تکرار برسد؛ فرم‌هایی که اولین خاصیتشان، انتزاعی و آزاد بودنشان است. در اینکه هنرمند هیچ قصدی برای تکرار، شبیه‌سازی و توالی آثار نداشته است، شکی نیست؛ چون از روحش همان‌ها روییده و بیرون آمده است. به‌نظر من، شعر برای خودش شخصیت دارد. بعضی شعرها غمگین‌اند و بعضی شاد. بعضی در مه گم شده‌اند و برخی زیر تیغ آفتاب، و هرکدام جایی زاییده شده‌اند. ایراد اصلی نمایشگاه، به اصرار هنرمند به چسباندن فرم و ترکیب‌بندی یک اثر، به چندین شعر است. درمورد نحوه نمایش آثار هم باید به عرض برسانم درست است که به دیوارهای نگارخانه میخ نمی‌چسبد، ولی می‌شد سه‌پایه‌ها را کمی بالاتر قرار داد تا آثار بهتر دیده شود بعد همه این‌ها می‌شود از آثار انتزاعی و شعرهای سمانه سنگچولی که تحت‌تاثیر سهراب، اخوان ثالث، مولانا و فرخی‌یزدی است، لذت بیشتری برد. این نمایشگاه تا دوم اسفند در نگارخانه فرهنگ‌سرای بهشت، واقع در ابتدای بولوار مدرس، دایر است.

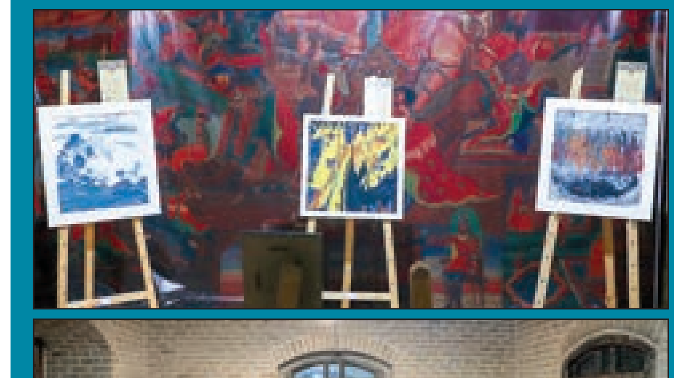

عکاس: محسن بخشنده/شهرآرا

تماشاخانه

سرو آزاد صحنه اجرا

نقلی تلخ و شیرین از علی‌آزادنیا، واهمیت جایگاه او در تئاتر مشهد

سیدجواد اشکذری| علی آزادنیا در تئاتر صدوهفت‌ساله مشهد به‌خاطر تاسیس گروه تئاتر «کارگر» و درخشش و حضور موثر در دوره‌های مختلف جشنواره فجر، از اهمیت فراوان و جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. او با فوت هنرمندان بزرگ کمدینی چون ماشاءا... وحیدی، اصغر قفقازی و ماشاءا... اسدی‌نژاد به‌سمت نمایش‌های شادی‌آور می‌رود و به احیای تئاتر تخت‌حوضی در مشهد می‌پردازد. این هنرمند پیش‌کسوت شصت‌وچهارساله تئاتر مشهد، به تازگی درنمایش تخت‌حوضی «مبارک در دربار سلطان سلیمان»، که در سالن هنرستان هنرهای زیبا اجرا می‌شد بازی می‌کرد؛ به این بهانه، در این نوشتار به چند فعالیت و اثر درخشان علی آزادنیا نگاه انداخته‌ایم.

● هنرنمایی در ۱۵۰ اثر نمایشی و تصویری

آزادنیا محصول نسل طلایی دهه ۵۰ است که در این دهه از آموخته‌های بزرگانی چون داریوش ارجمند، ایرج ظهیری، محمدعلی لطفی، منصور همایونی، محمود رفایی و رضا صابری بسیار بهره می‌برد اما شکوفایی او به دهه ۶۰ و بعد از انقلاب اسلامی و استخدامش در اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان به‌عنوان بازیگر برمی‌گردد. در کارنامه کاری این هنرمند حدود ۱۱۳ نمایش به‌عنوان بازیگر، نویسنده و کارگردان و نیز ۳۰ اثر تلویزیونی و سه کار سینمایی دیده می‌شود. از آثار مطرح او می‌توان به «خانات»، «شقایق دره»، «حدیث رفتن»، «دری که کوبه ندارد»، «نقل تلخ»، «سنجاقک‌ها»، «رنگ‌ونیرنگ‌ها»، «منش پهلوانی»، «به‌سوی خورشید»، «حسنی نگو یه دسته‌گل»، «وداع با اسلحه»، «سیاه مایل به آبی» و «مسافری از هند» اشاره کرد.

● از کارگران هنرمند تا هنرمندان کارگر

علی آزادنیا باتوجه‌به فعالیت‌های برادر بزرگش در عرصه نمایش‌های تخت‌حوضی و کمدی، به بازیگری علاقه‌مند شد و پس از بازی در چند نمایش روحوضی، برای آموختن علمی تئاتر به مرکز آموزش تئاتر مشهد رفت و زیر نظر محمدعلی لطفی‌مقدم، آموزش دید و از آن زمان تصمیم گرفت بعد از سال‌ها اجرای نمایش محلی، آثارش را جدی‌تر و علمی‌تر زیر نظر این مرکز ادامه بدهد. او در سال ۱۳۵۴ که کارگر ساختمانی بود، گروه «کارگر» را پایه‌گذاری کرد و به‌همراه چند نفر از دوستان هنرمندش مانند زنده‌یاد محمد رخی و حسن شیبانی(قالی‌باف)، تقی هاجری(راننده اتوبوس)، علی امیری(راننده تاکسی)، محمد بربر(چوب‌بُر)، علی ابراهیمی(محصل) و غلامرضا نیکبخت(کارگر کارخانه) گرد هم آمدند و گروه تئاتر «کارگر» را تشکیل دادند. این گروه با بیش از چهار دهه قدمت هنوز به‌سرپرستی علی آزادنیا و همراهی هنرمندان شناخته‌شده‌ای چون خسرو نایبی‌فرد، علی جوانمرد، اصغر لشکری، علیرضا سوزنچی، محسن کریمی، محمد تقی‌نژاد، عباس نکویی، علی میرزایی، محرم‌نجف‌زاده و... برپاست و مشغول فعالیت است.

● اولین افتخارآفرین تئاتر مشهد در جشنواره فجر

مرد پیش‌کسوت این روزهای تئاتر مشهد، در بیست‌وچهارسالگی برای بازی در تئاتر «خانات»، توانست نظر داوران اولین جشنواره تئاتر فجر را به خود جلب کند. او در سال ۶۱ -که از آن به عنوان دوران رکورد و رخوت تئاتر مشهد یاد می‌شود- توانست جایزه بازیگری دوم مرد را برای بازی در تئاتر «خانات» به‌دست آورد تا اولین بازیگری باشد که در این رویداد ملی درخشیده است.

آزادنیا از اولین حضورش در جشنواره فجر می‌گوید: «اولین سالی بود که در معتبرترین جشنواره کشور حاضر می‌شدم و اصلا نمی‌دانستم جایزه یعنی چه؛ چون مرحوم سعیدی نقش اول بود و من نقش دوم. کسی فکرش را نمی‌کرد من جایزه بگیرم ولی خودم به‌شوخی می‌گفتم جایزه مال من است. در «خانات» چند نقش متفاوت را بازی کردم ولی جایزه را به‌خاطر شخصیت بقال محل که نامش «دکان‌دار» بود، گرفتم.»

او بر این باور است اگر درست داوری می‌شد، جایزه اول را می‌گرفت: «روز اختتامیه پشت بلندگو اعلام کردند علی آزادنیا بهترین بازیگر این دوره انتخاب شده است ولی روی سن که رفتم، به من جایزه دوم را دادند و بازیگری از گرگان، جایزه اول را گرفت.»

● درخشش بعد از ۵ سال

درخشش علی آزادنیا در جشنواره تئاتر فجر پایان نیافت و پنج سال بعد در سال ۶۶ و این‌بار در یک تئاتر کودک، تکرار شد و او توانست دیپلم افتخار بازیگری مرد را برای بازی در نمایش «حسنی نگو یه دسته‌گل» به کارگردانی خسرو نایبی‌فرد در ششمین جشنواره ملی تئاتر فجر دریافت کند. آزادنیا به‌همراه بازیگران مطرحی چون اصغر لشکری، علیرضا سوزنچی، امیر محاسبتی، محمد الهی، یدا... دشتی و احمد مینایی، داستان پسربچه کثیفی به نام حسنی را روایت می‌کرد که هیچ‌کس با او بازی نمی‌کند تا آخر که می‌فهمد هیچ‌کس او را نمی‌خواهد و مجبور می‌شود برود حمام و پسر خوبی شود. «حسنی نگو یه دسته‌گل» از سال ۱۳۶۱ تاکنون بیش از ۳هزار بار اجرا شده است که از اجراهای عمومی این نمایش، می‌توان به اجراهای آن در موزه هنرهای معاصر پارک لاله تهران اشاره کرد.

● «نقل تلخ»؛ تنها نماینده تئاتر مشهد

تئاتر «نقل تلخ» یکی از آثار نمایشی جریان‌ساز بعد از انقلاب است. این اثر بر بستری از آیین‌های جای گرفته در خاطر و ذهن علی آزادنیا، نویسنده و کارگردان اثر، زاده شد و در مسیر پرفرازونشیبی بر صحنه سالن اصلی تئاتر شهر تهران در هشتمین جشنواره تئاتر فجر، جان گرفت و نام تئاتر مشهد را به‌عنوان تنها نماینده این شهر، در سال ۶۸ در تئاتر کشور بر سر زبان‌ها آورد. «نقل تلخ» با یاران همیشگی گروه تئاتر «کارگر» مانند علیرضا سوزنچی، خسرو نایبی‌فرد، اصغر لشکری، حسین مقدم، امیر محاسبتی، محمدالهی، محمدرخی، محسن کریمی و علی جوانمرد، علاوه‌بر جشنواره هشتم در سالن هلال‌احمر مشهد، در اسفند همان سال و نیز در جشنواره منطقه‌ای گرگان روی صحنه رفت.

آزادنیا درباره داستان این نمایش که درباره مهاجرت روستاییان به شهر و مشکلاتشان بود، می‌گوید: مهاجرت روستاییان در زمان خودش خیلی مطرح بود. فکر می‌کردند در شهر خبری است. «نقل تلخ» به‌دلیل داشتن همین مضمون، مطرح شد و توانست تاثیر بسیار خوبی بر مخاطبان و مسئولان وقت تئاتر کشور بگذارد. هنرمند پیش‌کسوت در یادداشتی در بخش وقایع‌نگاری کتاب بیست‌وهفتمین جشنواره استانی خراسان رضوی درباره «نقل تلخ» نوشت: «خاطرات این اثر هنوز هم در لابه‌لای چند دهه از گذر عمر، زنده و جان دارند. از شب‌های تیمچه‌های نیشابور و مسافران خسته و شب‌زنده‌دار آن که در گوشه‌وکنار با یکدیگر راز دل می‌گفتند و غبار راه و دل می‌زدودند. از گرمخانه حاج‌حکیم مشهد که در مسیر منزل مسکونی پدرم در نوغان تا حجره قالی‌فروشی‌اش در طبرسی قرار داشت و همچون ده‌ها گرمخانه دیگر، پناه امن بی‌خانمان‌ها بود.»

● «شقایق دره»؛ حرف اول و آخر جشنواره نهم

یک سال بعد یعنی در سال ۶۹، نهمین جشنواره ملی تئاتر فجر با هشت تئاتر برگزار شد و بازهم نماینده تئاتر مشهد، تئاتری به‌نویسندگی و کارگردانی علی آزادنیا بود که با گروه منسجم تئاتر «کارگر»، «شقایق دره» را روی صحنه برد.

این نمایش در دومین جشنواره استانی تئاتر خراسان برگزیده شد و به مرحله منطقه‌ای راه یافت. در این مرحله در مهر ۱۳۶۹ و در تبریز برگزار شد، توانست عناوین برتری چون بهترین بازیگر زن(سپیده پرور)، بهترین بازیگر دوم مرد(اصغر لشکری) و بهترین نویسنده و کارگردان(علی آزادنیا) را از آن خود کند. «شقایق دره» که کاری از مرکز آموزش تئاتر اداره کل فرهنگ و ارشاد خراسان بود، پس از حضور در بخش جشنواره جشنواره‌های نهمین جشنواره ملی تئاتر فجر، عنوان نمایش برگزیده کانون ملی منتقدان تئاتر را به‌دست آورد. همچنین این نمایش رتبه اول جشنواره تئاتر عشایر در یاسوج را از آن خود کرد. «شقایق دره» دوبار به‌صورت جداگانه از طرف تلویزیون استانی و سراسری، ضبط و پخش شد و در آن سال هم جزو ۱۰ کار برتر صداوسیما انتخاب شد.

«شقایق دره» وامدار قصه‌های فولکلور منطقه خراسان است که سینه‌به‌سینه نقل شده است. آزادنیا دلیل انتخاب چنین موضوعی را این گونه بیان می‌کند: «پدرم از عشایر نیشابور بود. او برایم قصه‌ای تعریف کرد که خیلی از فضای عشایری خوشم آمد و تصمیم گرفتم نمایشنامه‌ای با مضمون زندگی عشایر ایران بنویسم.»

هنرمند پیش‌کسوت تئاتر مشهد درباره موفقیت «شقایق دره» می‌گوید: «پرداختن به قصه‌ای بومی و ملموس برای مردم نیز جزو عوامل موفقیت این نمایش است. تلفیق درام، موسیقی و حرکت در این نمایش، آن را برای مخاطب جذاب کرده بود. اجرای «شقایق دره» در جشنواره تئاتر فجر، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های آن زمان داشت.»

علی آزادنیا، عاشق تئاتر است. او و دوستانش در گروه تئاتر «کارگر»، تنها بازمانده‌های تئاتر سنتی و تخت‌حوضی و نیز سیاه‌بازی مشهد هستند که باید قدرشان را دانست و کمکشان کرد تا در مسیر احیای این هنر، گام‌هایشان را استوارتر بردارند. نباید در هنرنمایی این پیش‌کسوت و هنرمندان باسابقه تئاتر شهرمان، فاصله یا سکته‌ای ایجاد شود. آزادنیا، مرد مهربان تئاتر شهرمان، دلش همواره با صحنه بوده است و باید همواره بر روی صحنه تئاتر باشد تا حالش همیشه خوب بماند.

هنر شهری

رئیس کمیسیون فرهنگی‌واجتماعی شورای شهر مشهد:

عرضه آثار هنری در فرهنگ‌سراها

گروه هنرا به گفته رئیس کمیسیون فرهنگی‌واجتماعی شورای شهر مشهد، یکی از مشکلات امروز هنرمندان ما، نبود مکان و بستر مناسب برای عرضه آثار و تولیدات هنری است. فرهنگ‌سراها، ظرفیت خوبی برای جبران این نقیصه محسوب می‌شوند و می‌توانند مکانی برای عرضه محصولات و همچنین برگزاری کلاس‌های آموزشی باشند: «البته این طرح در برخی فرهنگ‌سراهای شهر اجرایی شده است که سعی می‌کنیم آن را گسترده‌تر کنیم و بازه‌های زمانی برگزاری آن‌ها استمرار داشته باشد».

اصولی در ادامه دیدارهای سه‌شنبه‌های فرهنگی و عصرانه با هنر، به‌مناسبت روز اقتصاد مقاومتی و کارآفرینی، با مهتاب مغنی، هنرمند صنایع دستی و بانوی کارآفرین استان، دیدار و از آثار هنری او بازدید کرد.

او در حاشیه این بازدید گفت: مشاهده بانوانی که در کنار کارهای روزمره خانگی و خانه‌داری، در حوزه کارآفرینی نقش می‌آفرینند، بسیار خوشحال‌کننده و مایه افتخار است.

عیادت از «علی آزادنیا»، پیش‌کسوت تئاتر مشهد، دیگر برنامه رئیس کمیسیون فرهنگی‌واجتماعی شورای اسلامی شهر مشهد در این روز بود.

اصولی در این دیدار با تاکید بر لزوم توجه ویژه به هنرمندان، به‌ویژه پیش‌کسوتان این عرصه، گفت: صاحبان تجربه در عرصه هنر و سایر حوزه‌ها، سرمایه‌های ارزشمندی هستند که پاسداشت و خدمت به آن‌ها را وظیفه خود می‌دانیم: «شورای پنجم و مدیریت شهری، خود را خادم هنرمندان مشهدی می‌داند؛ هنرمندانی که نقش بسزایی در ارتقای حس تعلق‌خاطر شهروندان به شهر دارند و فعالیت‌های آن‌ها را ارج می‌نهیم.»

به گفته او، مشهد مقدس و خراسان بزرگ خاستگاه هنرمندان بسیاری در رشته‌های مختلف بوده است ولی متاسفانه این سرمایه‌ها به‌دلیل کم‌توجهی و نبودِ امکانات و زیرساخت‌های لازم، زادگاه خود را ترک کرده‌اند: «رسالت ما حفظ این ارزش‌هاست و به‌عنوان یکی از راهبردهای اصلی خود در حوزه هنری شهر به‌طور جدی این هدف را دنبال می‌کنیم».

نشانی برای شهروندان

برگزیدگان «نشان مشهد» تا پایان سال مشخص می‌شوند

به‌گفته معاون شهردار و رئیس سازمان اجتماعی‌وفرهنگی شهرداری مشهد، نفرات برتر دریافت‌کننده «نشان مشهد»، پایان اسفند امسال یا اوایل فروردین سال آینده، مشخص و معرفی خواهند شد.

محمدمحسن مصحفی روز گذشته در جلسه شورای اداری شهرداری که با حضور محمدرضا کلائی، شهردار مشهد، برگزار شد، گفت: شورای اسلامی شهر شناسایی افراد شاخص و برتری را که برای پیشرفت مشهد در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف فعالیت کرده‌اند، برای اعطای «نشان مشهد» به سازمان اجتماعی‌وفرهنگی شهرداری سپرده است و کارهای مرتبط با این نشان درحال انجام است. افراد برتر نیز تا پایان اسفند امسال یا اوایل فروردین سال آینده، مشخص خواهند شد.

مصحفی با اشاره به اقدامات انجام‌شده در حوزه فرهنگی در ماه گذشته گفت: چندی پیش دهه مبارک فجر را پشت‌سر گذاشتیم و برای گرامیداشت این دهه، نقاط مختلف شهر آذین‌بندی و برنامه‌های فرهنگی مختلفی در فرهنگ‌سراهای شهر برگزار شد. همچنین امسال با حمایت شهرداری مشهد توانستیم به‌عنوان دومین شهر بعد از تهران، شاهد اکران کامل فیلم‌های جشنواره فیلم فجر باشیم که درکنار آن، برای اولین‌بار فیلم‌های یک بخش از جشنواره نیز در سه فرهنگ‌سرای حاشیه شهر اکران شد.

هوای تازه

می‌خواهم سبک خودم را پیدا کنم

گفت‌وگو با مریم وکیلی؛ هنرمند نقاش

زوزنی| در گذر فرهنگ‌وهنر مشهد که چندماهی است در مجتمع تجاری آسمان راه‌اندازی شده است، هنرمندان زیادی مشغول فعالیت و تولید اثر هنری هستند. مریم وکیلی، یکی از هنرمندان جوانی است که در این گذر، غرفه دارد و آثار نقاشی‌اش را به فروش گذاشته است. او از سال ۱۳۸۰ به‌طور تخصصی و البته تجربی، نقاشی را فراگرفته و تا کنون با سبک‌های مختلف و متنوعِ این هنر آشنا شده است.

او می‌گوید بعد از سال‌ها تمرین متوجه شده است که گرایش قلمش به طرف مینیاتور است: «انواع سبک‌های نقاشی و طراحی را کار کردم و در آن‌ها مهارت به‌دست آوردم اما الان بیشتر با سبک مینیاتور و رنگ روغن نقاشی می‌کنم.» این هنرمند مشهدی اوایل دهه ۹۰ به سفارش اداره کل میراث‌فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری خراسان رضوی در خانه ملک به خلق نقاشی قهوه‌خانه‌ای مشغول بود. آن نقاشی‌ها هم‌اکنون در اداره کل میراث نگهداری می‌شود.

وکیلی که مهم‌ترین رسالتش را تولید و عرضه آثارش می‌داند، در توضیح اینکه چرا تاکنون نمایشگاه انفرادی و گروهی نداشته است، می‌گوید: می‌خواهم سبک خودم را پیدا و با سبک خودم، آثارم را ارائه کنم. نمی‌خواستم به همه سبک‌ها در نمایشگاه، اثر داشته باشم؛ برای همین تاکنون نمایشگاهی برپا نکرده‌ام و مشغول تولید چند اثر در زمینه مینیاتور و چهره عشایر هستم که منحصر به خودم هستند.

او مهم‌ترین راه ورود آثار هنری به خانه‌های مردم را شناختن سلیقه آن‌ها و تولید آثار باکیفیت با قیمت‌های مناسب می‌داند و می‌گوید باید درباره اینکه آثار هنری باکیفیت به قیمت مناسب عرضه شوند، اطلاع‌رسانی شود: «مردم قطعا آثار هنری و داشتن آن را دوست دارند اما از قیمت آن‌ها نگرانند. هنرمندان باید بتوانند آثار هنری باکیفیت را با قیمت مناسب به مردم عرضه کنند. این موضوع باعث می‌شود به‌مرور زمان شهروندان به خرید آثار هنری روبیاورند. هنرمندان دغدغه مالی هم دارند اما مهم‌تر از آن، باید با آثارشان با مردم ارتباط برقرار کنند.»